

امروزه، یافتن یک منشأ غیراسلامی برای عرفان اسلامی که مدت‌ها ذهن چندین نسل از مستشرقان را به خود مشغول ساخته بود، پایان یافته است. برای محققان و عرفان‌پژوهان این نکته آشکار گردیده که اسلام، منشأ و خاستگاه عرفان اسلامی است و این فرضیه که منشأ عرفان و تصوف در منابع غیراسلامی است، دیگر موجه و معقول نیست (زرین کوب، ۱۳۸۴، ص ۲۵). البته این به معنای انکار هر نوع تأثیر و تأثر میان عرفان اسلامی و دیگر مکاتب عرفانی نیست (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۰)؛ بلکه، نیازمند یافتن پاسخ برای پرسش‌های دیگری هستیم:

آیا علاوه بر قرآن و سنت نبوی، تعالیم معنوی اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> نیز خاستگاه و منشأ عرفان بوده است؟

عرفان اسلامی تا چه اندازه مستقل از جریان تصوف و با خاستگاه شیعی تبلور می‌یابد؟

نحوه تعامل اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> و شیعیان با تصوف رسمی چگونه بوده است؟

ارتباط تصوف و تشیع مسئله پیچیده‌ای نیست. بررسی پیوندهای ماهوی و تاریخی این دو می‌تواند تا اندازه فراوانی زوایای پنهان این ارتباط را آشکار سازد. در این نوشتار خاستگاه و منشأ عرفان و تصوف را از منظر علامه طباطبائی بررسی خواهیم کرد. با این بررسی به بخشی از پرسش‌های یاد شده پاسخ خواهیم داد و تا اندازه‌ای زوایای پنهان پیوند تاریخی و ماهوی تشیع و عرفان آشکار خواهد شد. مرحوم علامه در تبیین منشأ شیعی عرفان، این هدف را بدون اهانت به صوفیه اهل سنت، بررسی می‌کند و می‌کوشد، تا نشان دهد که معنویت تشیع جنبه‌ای کاملاً اصیل از اسلام است؛ ایشان بدون اینکه کوچک‌ترین مقصودی در ایجاد تفرقه یا شکاف میان مسلمانان داشته باشد، در حفظ میراث معنوی اسلام اهتمام می‌ورزد و با دفاع از اصالت شیعه گفت‌وگوی میان دو بخش اصلی اسلام را آسان‌تر می‌سازد.

### بعد معنوی و عرفانی شیعه

از آنجاکه همواره تعالیم شیعه از منظر بُعد سیاسی و فضای حاکم بر زمانه نگریسته شده و کارکردهای معنوی و عرفانی آن تاکنون جایگاه شایسته خود را نیافته و تا اندازه‌ای نا شناخته مانده است؛ از این رو، پرداختن به بُعد معنوی و عرفانی شیعه و دستاوردهای آن، به‌ویژه در زمانه حاکمیت سیاسی شیعه ضرورتی انکارناپذیر است.

متأسفانه ارزیابی‌های انتقادی از شیعه که بیشتر اهداف سیاسی دارند، سهم بزرگ و بی‌بدیل اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> و شیعیان ایشان را در تکوین نهضت معنوی اسلام تحت‌الشعاع قرار داده است. آنچه باید

## نسبت تصوف و عرفان با تشیع و خاستگاه شیعی عرفان از منظر علامه طباطبائی

asgharnorози@gmail.com

اصغر نوروزی / دانشجوی دکتری عرفان اسلامی ادیان و مذاهب

دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱۷ - پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۸

### چکیده

امروزه پس از گذشت نزدیک به دو قرن از پژوهش‌های تاریخی، دیگر تردیدی درباره خاستگاه اسلامی عرفان و تصوف نیست؛ اما اثبات خاستگاه شیعی عرفان نیازمند ژرف‌کاوی بیشتری است که این هدف دستیابی به شواهد تاریخی و ماهوی روشن‌تری می‌طلبد. بررسی دقیق و همه‌جانبه پیوندهای ماهوی و تاریخی تشیع و تصوف می‌تواند ابعاد گوناگون این ارتباط را آشکارتر سازد.

علامه طباطبائی با زبانی ساده و با استدلال‌های بسیار روشن، جنبه معنوی و عرفانی شیعه و وجوهی از ارتباط تاریخی تشیع و تصوف را بیان می‌کند. مفهوم و معنای باطنی امامت، تعلیم اسرار و معارف باطنی در محیط شیعه، مقاومت اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> و شیعیان در برابر اکثریت به منظور حفظ معنویت اسلام، جلوگیری از سقوط معنوی جامعه در پی به وجود آمدن انحراف از تعالیم پیامبر اکرم<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> تأثیر عمیق تصوف از تعالیم اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> و پیروانشان ایشان، انحطاط تصوف و سرایت این انحطاط به برخی عرفای شیعه، از مباحث مهمی است که علامه طباطبائی در تبیین ارتباط تشیع و تصوف بدانها پرداخته است.

**کلیدواژه‌ها:** تشیع، عرفان، تصوف، اهل‌بیت<sup>علیهم‌السلام</sup>، خلافت، انحطاط تصوف.

اعتباری و قراردادی کردن مقام خلافت، مادیت محض است و در نقطه مقابل معنویت و سیر و سلوک معنوی قرار دارد» (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷).

### اهلبیت علیهم السلام و حفظ معنویت اسلام

بی‌شک، اعتقاد به ولایت و خلافت امامان معصوم از جانب خداوند، از مهم‌ترین ویژگی‌ها و ارکان اعتقادی تشیع است که دو بُعد معنوی و سیاسی — اجتماعی دارد. ولایت، کمال والای انسان و راه دستیابی به بواطن و حقایق عالم، و سرانجام رسیدن به سرمنزل مقصود، یعنی توحید تام است (طباطبائی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۴۸). هر نوع انکار، سوءبرداشت یا تحریف در حقیقت ولایت و خلافت، به خلل و حتی سقوط معنویت و عرفان در جامعه اسلامی می‌انجامد؛ بر این اساس یکی از ادله اصلی مخالفت اهل‌بیت علیهم السلام و پیروانشان با جریان انحراف خلافت، بُعد معنوی و غیرسیاسی آن بود. سیره عملی همه ائمه اطهار علیهم السلام این مطلب را تأیید می‌کند که بُعد معنوی و الهی خلافت به مراتب مهم‌تر از بعد ظاهری خلافت است. مرحوم علامه معتقد است، آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی بازداشت، ترس از پیامدهای ناگوار آن بود؛ یکی از این پیامدها انحطاط، فساد و سرانجام سقوط ولایت و حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیه دین بود (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷). اتفاقاً، حوادث به‌وجود آمده نیز این عقیده یا پیش‌بینی را روزبه‌روز روشن‌تر ساخت. تغییر پاره‌ای از مواد دینی بر اساس مصلحت سنجی خلیفه یا دیگر متولیان حکومتی، فساد اخلاقی در اندرونی دستگاه خلافت و حاکمان و سرایت آن به جامعه و سرانجام فراموش شدن معارف اعتقادی و معنوی اسلام و نوع پذیرش این حقایق، یعنی سیروسلوک معنوی، شیعه را بر عقیده خود استوارتر ساخت و با اینکه در ظاهر با عده‌ای انگشت‌شمار به هضم اکثریت رفته بود، در باطن به اخذ تعلیم اسلامی از اهل‌بیت علیهم السلام و دعوت به طریقه خود، اصرار می‌ورزیدند؛ به بیان دیگر، مشاهده انحطاط و سقوط معنوی و اخلاقی جامعه، به سبب بسته شدن در خانه اهل بیت، ایمان شیعه را به‌دستور قطعی پیامبر اسلام در خصوص ملازمت با اهل‌بیت علیهم السلام و تعلیم ایشان محکم‌تر کرد (همان، ص ۴۰).

خلافت و حاکمیت امامان معصوم علیهم السلام در بردارنده آثار معنوی فراوان و زمینه‌ساز بسیاری از شکوفایی‌های معنوی است. بیشترین تأسف شیعه از انحراف مسیر خلافت، ابعاد اعتقادی و معنوی آن است. مرحوم علامه درباره ثمرات معنوی و عرفانی خلافت علی علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه‌شان، این موفقیت‌ها را برمی‌شمارد: ارائه چهره جذاب سیره نبوی به مردم، خاصه به نسل جدید با

روشن شود این است که تاریخ شیعه فقط جنبه‌های سیاسی نیست. نقش انکارناپذیر شیعه در گسترش معنویت و عرفان اسلام بیش از آن است که تاکنون به آن پرداخته‌اند؛ در واقع این جنبه تفکر شیعه همواره مغفول واقع شده است. برخی نیز با نادیده گرفتن حقیقت تشیع، از شیعه به حرکتی انحرافی و عمدتاً با انگیزه‌های سیاسی یاد می‌کند و با این کار ستمی تاریخی و جبران‌ناپذیر بر شیعه وارد می‌سازند. یکی از اشتباهات این‌گونه افراد آن است که گناه برخی تندروی‌های غلات را که در مذاهب دیگر نیز بی‌سابقه نیست، بر گردن شیعه می‌نهند (خضری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳).

البته دانشمندان مسلمانی همچون محمدحسین کاشف‌الغطاء، آقا بزرگ تهرانی، محسن امین، علامه طباطبائی و برخی شرق‌شنا سان مانند بولیوس ولهاوزن، ویلفرد مادولونگ و هانری کرین، درباره ابعاد گوناگون و حقیقت وجودی آثار شایسته و درخور توجه‌ای پدید آورده‌اند.

ولهاوزن شرق‌شناس و شیعه‌پژوه معاصر گوید: «اگر تشیع نبود اسلام در قالب‌های خشک و بی‌روح منجمد می‌شد و نمی‌دانم در چنان حصارهایی چه سرنوشتی به سراغش می‌آمد. شگفتا که محققان به این امر، یعنی نقش معنوی‌ای که شیعه در ایجاد محتوای عقیدتی اسلام داشته است آنچنان که سزاوار است توجه نکرده‌اند، علت آن این است که جنبه سیاسی شیعه انظار را بیش از جنبه‌های دیگر آن به خود جلب کرده است؛ در صورتی که بُعد سیاسی شیعه تنها یکی از ابعاد آن به شمار می‌آید و از نظر ارزش ذاتی پایین‌ترین مقام را در این مذهب داراست» (ولهاوزن، ۱۳۷۵، ص ۱۳۷).

به‌باور هانری کرین به حقایق و معنویات اسلام از دریچه چشم شیعه، که درباره اسلام جنبه واقع‌بینی دارد، باید نگریست. هرگونه مشکلی که برای سوق‌دادن انسان‌ها به سوی معنویات و رسیدن به هدف حقیقی یک دین واقعی بر عهده اسلام است، با اصول و مبانی شیعه و شیوه تفکر این طایفه حل‌شدنی است. تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه را میان خدا و خلق از طریق استمرار و پیوستگی ولایت برای همیشه زنده نگه داشته است (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۱۱).

عبدالرحمان بدوی پژوهشگر معاصر عرب واژه شیعه را به موجی معنوی اطلاق می‌کند که در اعماق درونی هسته اولیه اسلام نفوذ کرده، ارزش‌های برخاسته از متون برجسته این دین را شکوفا می‌سازد (ر.ک: بدوی، ۱۹۱۷م، ص ۱).

سیره قولی و عملی ائمه علیهم السلام به‌خوبی بر اصالت بُعد باطنی و معنوی ولایت و خلافت که همان دستگیری و هدایت انسان‌ها به سوی درجات نهایی «قرب الی الله» تأکید می‌کند. خلافت ظاهری نیز ابزاری در جهت همین هدف و همسو با معنویت است. در مقابل «زیربنای خلافت انتخابی، یعنی

### شیعه کانون تعلیم اسرار و معارف باطنی

تشیع به خودی خود راه آشنایی با اسرار و معارف باطنی است. در حقیقت، شیعه محیط تعلیم این گونه اسرار و معارف است. مرحوم علامه تصریح می‌کند که عامل مؤثر در شکل‌گیری گرایش‌های معنوی و عرفانی در میان شیعه و به وسیله شیعه در میان دیگران، ذخایر معنوی و عرفانی‌ای است که از پیشوایان شیعه به یادگار مانده بود، ذخایر علمی‌ای که پیوسته شیعه به آنها با نظر تقدیس و احترام می‌نگریست. این ذخایر معنوی که حتی در مقیاس‌های بسیار کوچک، در هیچ‌یک از صحابه پیامبر ﷺ و تابعین او وجود نداشت و فقط از میان این جمع، که نزدیک به دوازده هزار نفر از ایشان در کتاب‌های رجال ضبط و شناخته شده‌اند، علی‌علیه بود که با بیان بلیغ خود شیعیان را از ذخایر بیکران حقایق عرفانی و مراحل حیات معنوی بهره‌مند می‌ساخت. ایشان در میان یاران و شاگردان خود کسانی همچون سلمان فارسی، اویس قرنی، کمیل بن زیاد، رشید هجری و میثم تمار را پروراند که هر یک از آنان، پس از علی ﷺ، سرسلسله عارفان پس از خود قرار گرفتند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۵).

### منشأ شیعی عرفان

بیشترین شواهد تاریخی برای اثبات منشأ شیعی عرفان، از صدر اسلام تا اواسط سده دوم هجری، یعنی قبل از ظهور نحله‌ای تصوف قابل اصطیاد است. بررسی وضعیت معنویت و عرفان در این دوره، جایگاه اهل بیت و پیروانشان را در بالندگی عرفان و معنویت اسلامی روشن می‌سازد. بهتر است این دوران را دوران رشد و نمو عرفان اسلامی بنامیم، همان‌گونه که دوران پس از آن، یعنی از اواسط قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری را دوران آسیب‌زدایی از عرفان توسط امامان شیعه می‌دانیم.

علامه طباطبائی با تحلیل وقایع صدر اسلام و تبعات انحراف از ولایت و خلافت انتصابی، بیان می‌کند که وضعیت بیشتر مسلمانان صدر اسلام تا اواخر سلطنت امویان، به‌گونه‌ای بود که در میان آنان از روش باطنی و سیروسسلوک معنوی خبری نبود و جز عده‌ای از زهاد و عبّاد که تنها به عمل صالح معروف بودند، کسی با عنوان دیگری تظاهر نکرده است؛ در نتیجه این وضع، معارف اعتقادی و عرفانی اسلام روزه‌روز رو به سقوط می‌رفت و راه‌های درک این حقایق، یعنی سیروسسلوک معنوی، به فراموشی سوق داده می‌شد.

مرحوم علامه در رساله *علی و فلسفه الهی* درباره میراث معنوی برجای مانده بعد از پیامبر اکرم ﷺ

می‌گوید:

روش و سیره عادلانه، زاهدانه و معنوی خود؛ به یادگار گذاشتن ذخایر گران‌بهای از معارف الهیه و اسرار معنوی در میان مردم و درنهایت، تربیت گروه انبوهی از رجال دینی و عرفانی که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود دارند که در میان عرفای اسلامی، مصادر عرفان شناخته می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۴۵).

### امامت باطنی

«امام» یعنی کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین اسلام است و او را برای این کار برگزیده است؛ چنان‌که «نبی» حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شرایع آسمانی از جانب خداست. باید دانست که این دو معنا بدون عصمت و مصونیت خدایی ممکن نیست. بنابراین یکی از ابعاد وجود امامت در شیعه، هدایت ارشادی امام به باطن و اسرار احکام و عقاید شریعت اسلام است. این معنا مستلزم و متضمن معرفت و محبت به امامان معصوم بوده، نوع خاصی از سرسپردگی معنوی و روحانی را همراه با معرفت و محبت برخاسته از آن متبلور می‌سازد.

علامه طباطبائی در کتاب *رسالة الولاية* (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۷۲) راه دستیابی به بواطن و حقایق عالم را که زمینه ساز دسترس آدمی به سرمنزل مقصود عرفان عملی (توحید تام) است، «راه ولایت» می‌داند. راه ولایت با شناخت نفس آغاز می‌شود و با فنای انسان در وجود سرمدی خدای سبحان استمرار می‌یابد. این دو نکته، یعنی شناخت نفس و فنای انسان که خود نتیجه شناخت واقعی روح است، معنای ولایت را تشکیل می‌دهند. دستیابی به این ولایت تنها از سر منشأ آن، یعنی ولایت مطلقه الهیه که پیامبر اکرم ﷺ و وارثان او دارند امکان‌پذیر است (طباطبائی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۵۰).

علامه طباطبائی با اشاره به بُعد باطنی امامت، علاوه بر بُعد ظاهری آن، می‌گوید:

امام چنان‌که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله‌سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند؛ سپس در تبیین آن می‌گوید: انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات باطنی دیگری (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد و خداوند برای رسیدن به این حیات، انسان‌ها را از طریق پیغمبران و امامان که هدایت و رهبری‌شان به امر خداست، به سوی حیات معنوی سوق می‌دهد، و اینان خود شان نیز دارای همان حیات معنوی می‌باشند؛ زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند، هدایت دیگران را به دستش نمی‌سپارد و کسی که رهبری امتی را به امر خدا به عهده دارد، چنان‌که در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنماست، در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۱).

گواه این مطلب آنکه پس از این دوره، در زمان پیشوای پنجم و ششم شیعه که سلطنت اموی ضعیف شده و سلطنت عباسی هنوز قدرت نیافته بود، در مدتی بسیار اندک، دستی که گلوی شیعه را فشار می‌داد، قدری سست شد و شیعیان راه‌گریزی یافتند، رجال و علما و محدثان، مانند سیل خروشان به سوی این دو پیشوا بزرگوار سرازیر شدند و به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداختند. این جمعیت گسترده، غیر شیعی‌ای نبودند که نخست به دست امام، شیعه شده باشند و پس از آن به فراگیری علوم و معارف پردازند؛ بلکه شیعیانی بودند که در پس پردهٔ اختفا می‌زیستند و با اندک فرصتی، پرده را کنار زده، بیرون آمدند.

نکتهٔ مهم این است که حقیقت و معنویت توسعه‌یافته به دست اهل بیت علیهم‌السلام و اقلیت شیعه، در کالبد اکثریت جامعه، نفوذ پذیر بود و حقیقت و معنویت را در اذهان و قلوب آنان، کم‌وبیش جلوه‌گر می‌ساخت و پیام معنویت اسلام را به گوش هوش همگان می‌رساند و فطرت انسان‌های دین‌دار و مؤمنان حقیقی را با ذوق و محبت به سیرو سلوک معنوی رهنمون می‌گشت. نفوذ و سرایت تعلیمات معنوی اهل بیت علیهم‌السلام و در رأس آنان بیانات علمی و تربیت عملی پیشوای نخست شیعه، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام، جمعی از مردان خدا که تربیت‌یافتگان این مکتب بودند و در حال تقید و تستر می‌زیستند، در زمان مناسب، به دفاع از حق و حقیقت کشاند؛ اینان با روش معنوی و ذخایر معارف علمی که از آن بهره‌مند بودند، تأثیر بسزایی در نشر معارف و معنویت اسلامی در جامعه داشتند (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۹).

### ظهور تصوف (روش معنوی و سیروسلوک باطنی)

در عین حال که بیشتر انسان‌ها سرگرم تنظیم امور معاش و تلاش در رفع حوایج زندگی روزانه‌اند و به معنویات نمی‌پردازند، برخی افراد براساس هدایت‌های باطنی و فطری، به رشته‌ای از اعمال و گرایش‌های معنوی تمایل یافته، به دسته‌ای از درک‌های معنوی دست می‌یابند. هریک از مذاهب خداپرستی و حتی وثنیت، پیروانی دارند که از این راه سلوک می‌کنند. وثنیت، یهودیت، مسیحیت، مجوسیت و اسلام عارف دارند و غیرعارف (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۸).

در جامعهٔ اسلامی نیز مجموعه‌ای از عوامل، جریانی معنوی و باطنی را در جامعه بنیان نهاد، به طوری که در قرن دوم هجری، مکتبی در میان مسلمانان خودنمایی کرد که تصوف نام گرفت و در اوایل حکومت بنی‌عباس با پیدا شدن رجالی همچون بایزید بسطامی و جنید و شبلی، رسماً به‌عنوان

اگر کسی در آثار اسلامی و احادیث راجع به یاران و اصحاب پیغمبر، دقت و تأمل کند و اخباری را که راجع به آنان به دست ما رسیده و اقوال و رفتارشان را به‌طور مبسوط منعکس ساخته، بر سر سی نماید، به‌رأی‌العین و به وضوح، تمام این حقیقت را درک خواهد کرد که... احادیثی که به معارف حقه و فلسفه الهی اشاره می‌کند و به رموز و دقائق علوم عالی که دل‌ها را شیفته و قلب‌ها را با بارگاه عظمت و جلال و ابهت آفریدگار هستی مرتبط می‌سازد، این رشته از مطالب بسیار اندک است و شاید احادیث وارده در این باب با پیچیدگی و غرابتی که دارد، از چند حدیث تجاوز نکند، بلکه به چند عدد هم نرسد. اصولاً آنچه در مورد معارف الهی از اصحاب پیامبر برای ما باقی مانده، چیزی نیست جز یک سلسله اخبار در زمینهٔ تجسیم و تشبیه و یا احیاناً تنزیه باری تعالی. پاره‌ای نیز شامل معلومات بسیار سطحی و ساده و عوامانه است؛ درحالی که تعداد و شمارهٔ صحابه‌ای که ترجمه و شرح حال آنان در کتب تراجم و رجال آمده، بالغ بر دوازده هزار نفر می‌باشند... مگر سخنان امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام که از معارف الهی می‌جوشد و بر حیرت و شگفتی عاشقان فلسفه الهی می‌افزاید و افکار والای جویندگان حقیقت را در اقیانوس بی‌کران الوهیت به منتهای اوج و ترقی می‌رساند، تا آنجا که همگی خسته و کوفته از پی‌شرفت بیشتر، بازمی‌مانند؛ اما امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام مثل بارز و اعلای الهی است که به تنهایی پیش می‌رود و کسی به گرد او هم نمی‌رسد (طباطبائی، ۱۴۳۱ق، ص ۴۰).

در دوران یادشده اقلیت شیعه، براساس وصیتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در آن اهل بیت علیهم‌السلام خود را حافظ و مبین معارف اسلامی و پیشوای معنوی مسلمانان معرفی می‌کنند، به ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام روی آوردند و به تحصیل معارف اعتقادی و معنوی پرداختند و از همان روزهای نخست، به مخالفت با تفکر اکثریت برخاستند؛ اما از آنجاکه نیروی کافی برای درهم شکستن وضع موجود و نجات جامعه از سقوط معنوی و بازگرداندن اسلام و خلافت ظاهری و معنوی به مسیر حقیقی خود را نداشتند، ناگزیر دست از رویارویی مستقیم برداشته، از راه دیگر دست به کار شدند و با ترس و لرز و با تقیهٔ کامل، کوشیدند از هر راه ممکن، معارف اعتقادی و معنوی اسلام را حفظ و ضبط نمایند و زنده نگه دارند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در دوران بیست‌وپنج سالهٔ گوشه‌گیری و نیز پنج سال خلافت پر محنت خود، به نشر معارف و احکام اسلام پرداخت و برخی مردان خدا را، از صحابه و تابعین، مانند سلمان و کمیل نخعی و اویس قرنی و رشید هجری و میثم کوفی پرورش داد. پس از شهادت پیشوای نخست شیعه، خلفای اموی با خشونت و وصف‌ناپذیر و همهٔ توان، برضد شیعه به مبارزه پرداختند و هر جا فردی از شیعه می‌یافتند، حتی آنان که به تشیع متهم بودند، شهید می‌کردند. با این‌همه، در این مدت، پیشوای دوم و سوم و چهارم شیعه، در حفظ معارف اعتقادی و معنوی اسلام، فروگذار نکردند و در محیطی پر محنت و زیر رگبار شمشیر و تازیانه و زنجیر، با تقیهٔ کامل حقیقت تشیع را روزبه‌روز توسعه دادند.

یا شیعه بودن این بستر و مشایخ عرفان بحثی مبهم و نیازمند تحقیق است. بسیاری از مشایخ عرفان اهل سنت بودند، ولی باید همواره چند نکته را در نظر داشت: نخست، سلطه بی‌چون و چرا و اختناق اموی و عباسی و دشمنان اهل‌بیت که شرایط را برای ابراز عقیده مذهب تشیع یا ارتباط با اهل‌بیت<sup>ع</sup> برای عموم مسلمانان، از جمله عارفان و صوفیه نامناسب کرده بود؛ دوم، اختلاف و دشمنی فقیهان ظاهرین و متکلمان اشعری که غلبه کامل داشتند، باعث اشتها نیافتن بزرگان شیعه به تشیع می‌شد؛ همچنین سهل‌گیری و نداشتن تعصب مذهبی در صوفیه که از ذاتیات آن بود سبب شد مشایخ عرفان به تسنن شهرت یابند.

بی‌تردید، تصوف از آغاز شکل‌گیری‌اش متأثر از تعالیم و معارف اهل‌بیت<sup>ع</sup> بوده و اثرپذیری سبب شد کم‌کم تصوف که در بستر اهل تسنن شکل گرفته بود، به فرهنگ شیعه نزدیک شود؛ تا آنجا که این تقارب به آمیختگی و اتحاد این دو انجامید، ما در این نوشتار به بررسی سیر این تحول می‌پردازیم. تصوف در آغاز به شدت متأثر از تعالیم اهل‌بیت<sup>ع</sup> بود، به گونه‌ای که می‌توان ثابت کرد حیات معنوی و عرفانی اسلام، بخصوص در بُعد عملی و سلوکی آن، فقط در سایه تعلیمات معنوی اهل‌بیت<sup>ع</sup> که خود وارثان علوم پیامبر اسلام بودند، حفظ شد و رشد و بالندگی آن تنها در سایه تمسک به تعالیم اهل‌بیت<sup>ع</sup> صورت گرفت. باید دانست که اکتفا به قرآن و تفسیرهای بشری از آن، با شعار «حسبنا کتاب الله» سبب سقوط معنوی جهان اسلام می‌شود.

مرحوم علامه معتقد است تصوف موجود در جامعه اسلامی که نخست در اکثریت سنی پدید آمد، به شدت از تعالیم نورانی و معنوی اهل‌بیت<sup>ع</sup> متأثر بود. تعلیمات معنوی اهل‌بیت<sup>ع</sup>، معنویت توسعه‌یافته به همت ائمه معصوم<sup>ع</sup> و اقلیت شیعه که در کالبد اکثریت جامعه نفوذ کرده بود و نیز حضور جمعی از تربیت‌یافتگان معنوی این مکتب در میان مردم، از عوامل مهم توجه به امور معنوی و باطنی در جامعه اسلامی بود. مجموعه این عوامل و عوامل دیگری همچون مساعدتی که گرفتاری‌های عمومی مانند انحراف مسیر خلافت و نیازدگی حاکمان و بسیاری از بزرگان جامعه، جریان معنوی و باطنی را در جامعه بنیان نهاد، به‌طوری‌که، در قرن دوم هجری، عده‌ای از همان اکثریت و غیرشیعی، به مجاهدت‌های باطنی و تصفیة نفس، تمایل یافتند، این عده به سیر و سلوک پرداختند و جمعی دیگر از عامه مردم، به ارادت آنها برخاستند؛ بدین ترتیب، پس از دو یا سه قرن، در همه سرزمین‌های اسلامی ریشه دوانیدند و جمعیت‌های انبوه دهشت‌آوری را به وجود آوردند (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷).

مرحوم علامه به سرایت تعالیم اهل‌بیت<sup>ع</sup> در عقاید و احوال صوفیه اشاره می‌کند و گوید: کسی که

یک مکتب ظاهر گردید (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۲۸۰). این گروه با مجاهدت‌های باطنی و تصفیة نفس، در مسیر سیر و سلوک گام نهادند. برخی دیگر از عامه مردم، به ارادت آنها برخاستند، و با اینکه در همان اوایل ظهور، تا مدتی مبتلا به کشمکش‌های شدید بودند و در این راه هرگونه فشار، از قبیل قتل و حبس و شکنجه و تبعید را متحمل می‌شدند، از مقاومت دست برنداشتند و پس از دو سه قرن، در همه سرزمین‌های اسلامی ریشه دوانیدند و جمعیت‌های انبوه دهشت‌آوری را به وجود آوردند (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵).

بنابراین، از نظر تاریخی، ظهور نحله‌های تصوف در اواسط قرن دوم و پس از دوران رشد عرفان اسلامی در مکتب اهل‌بیت<sup>ع</sup> و هم‌زمان با دوران آسیب‌زدایی از عرفان به دست دیگر امامان شیعه بود. در میان یاران و شاگردان امامان - شیعه تا اواسط قرن دوم، یعنی پیش از زمان امام صادق<sup>ع</sup> - کسانی مانند سلمان فارسی، اویس قرنی، حذیفه بن یمان، کمیل بن زیاد، رشید هجری و میثم تمار یافت می‌شوند که عامه عرفا و صوفیه‌ای که در اسلام پدید آمدند، آنان را به منزله طبقه‌ای از عرفا، صحابه و تابعین گرام می‌داشتند. پس از این طبقه و در قرن دوم هجری کسان دیگری مانند طاووس یمانی و مالک بن دینار و ابراهیم ادهم و شقیق بلخی پدید آمدند که بدون تظاهر به عرفان و تصوف، در زی زهاد و پیش مردم، اولیای حق و مردان وارسته بودند، ولی هیچ‌گاه ارتباط تربیتی خود را با طبقه پیشین نمی‌پوشاندند. سپس طایفه دیگری در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم به وجود آمدند مانند بایزید بسطامی، معروف کرخی، جنید بغدادی، شبلی، حلاج که به سیر و سلوک عرفانی پرداختند و به عرفان و تصوف تظاهر نمودند و سخنانی به‌عنوان کشف و شهود زدند که به سبب ظواهر زنده‌ای که داشت، فقیهان و متکلمان زمان خود را شورانند؛ در نتیجه، مشکلاتی برایشان پدید آمد و بسیاری از ایشان را به زندان یا شکنجه یا چوبه دار کشاند. با این‌همه، در طریقه خود در برابر مخالفان خود سماجت کردند؛ بدین ترتیب، روزبه‌روز طریقت در حال توسعه بود تا در قرن هفتم و هشتم هجری به اوج وسعت و قدرت خود رسید. پس از آن نیز گاهی در اوج و گاهی در حضيض بود، اما تاکنون به هستی خود ادامه داده است (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۵ ص ۲۸۱)

### اثرپذیری عمیق تصوف از تعالیم اهل‌بیت و پیروان ایشان

عرفان اسلامی از همان آغاز از روایات اهل‌بیت<sup>ع</sup> و معارف شیعی تأثیر پذیرفت؛ تأثیر متقابل معارف عرفانی بر فرهنگ شیعی، در تعمیق و شرح معارف اهل‌بیت نمایان است. البته بحث بستر عرفان و سنی

اگر مقصود این طوایف از انتساب به امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup>، مجرد ترویج طریقه وی و جلب قلوب اولیای امور و عامه مردم بود، هیچ دلیلی نداشت که خلفای مورد علاقه و اخلاص دولت و ملت و به ویژه خلیفه اول و دوم را رها کرده، به پیشوای اول شیعه یا دیگر ائمه معصومین<sup>علیهم السلام</sup> تمسک جویند.

مرحوم علامه براساس استدلال‌های یادشده می‌نویسد: پس بهتر این است که متعرض اصل انتساب نشده، در بررسی دیگری به کنجکاوای پردازیم و آن این است که جمع معدود پیشروان این طوایف، از اکثریت تسنن بودند و در محیط تسنن زندگی می‌کردند و روش و طریقه‌ای جز روش و طریقه عمومی جامعه که همان راه تسنن بود، تصور نمی‌کردند. آنان وقتی برای نخستین بار به مکتب معنوی اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> اتصال پیدا کردند و از نورانیت امام اول شیعه الهام یافتند، چون هرگز باور نمی‌کردند و حتی به ذهنشان نیز خطور نمی‌کرد پیشوای معنویت که خود یکی از خلفای اربعه و جانشین گذشتگان خود می‌باشند، در معارف اعتقادی و عملی اسلام، نظری ماورای نظر دیگران داشته باشد، همان موجودی اعتقاد و عمل تسنن را زمینه قرار داده، با همان مواد اعتقادی و عملی که در دست داشتند، شروع به کار نمودند و با همان زاد و راحله عمومی، راه سیر و سلوک را در پیش گرفتند.

از طرفی انتساب سلسله صوفیه ما را به تأمل در این مطلب فرامی‌خواند که چه سنخیتی بین تصوف و تشیع وجود دارد. تأمل در اینکه چه حقیقتی در تصوف نهفته است که آن را به شیعه نزدیک می‌کند و چه در تشیع می‌گذرد که صوفیه خود را به امامان شیعه منتسب می‌کنند، باید نوعی قرابت ماهوی در این میان باشد؛ معنویتی غالب در تشیع و نفوذ و پذیرش عقاید امامیه در تصوف.

مرحوم علامه در پاسخ به این اشکال که به سخنان ایشان در کتاب **شیعه در اسلام** مطرح شده بود، که چرا ایشان در این کتاب در بحث تاریخچه شکل‌گیری و نشو و نما صوفیه گویی عرفان و تصوف را تأیید کرده‌اند، می‌گوید:

ما در این کتاب تاریخچه حدوث و بقای عرفان را بدون جانب‌داری، اجمالاً بیان کردیم و کرامتی هم برای آنان اثبات نکردیم... کتاب معرفی بود نه کتاب قضاوت و تشخیص حق و باطل مذاهب؛ از این روی، به نظرهای مخالف نپرداخته، تفکر فقها را نقل نکردیم. اما اینکه فرموده‌اید کلام شما به تصحیح و تصویب عرفان و تصوف اشاره می‌کند، البته این جانب عرفان را تصحیح می‌کنم، ولی نه عرفانی که در میان سلسله‌های دراویش بعضی از اهل سنت دایر و معمول است و طریقتی در مقابل شریعت دارد که بساز و نواز و غنا و رقص و وجد امر می‌کند و ندای «سقوط تکلیف» می‌زند، چنان‌که در ذیل کلام گفتیم، همین روش‌ها به شیعه هم سرایت کرده است. عرفانی که از کتاب و سنت استفاده می‌شود، روشی است که بر اساس اخلاص عبودیت قرار گیرد و سر مویی از مقررات شرع مقدس اسلام جدا نشود، چنان‌که در تفسیر *المیزان* نیز بیان کردیم (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۳۱۸).

آشنایی کامل با کتاب‌های علمی این طوایف دارد، یک رشته معارف خاصه تشیع را که در غیر کلام ائمه اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> نشانی از آنها نیست، در این کتاب‌ها مشاهده خواهد کرد. همچنین، روح تشیع را در مطالب عرفانی این کتاب‌ها خواهد دید، ولی مانند روحی که در یک پیکر آفت دیده جای گزیده است؛ بر این اساس، گرچه تصوف در بستر اهل تسنن که اکثریت جامعه اسلامی را تشکیل می‌دادند، شکل گرفت و در همان بستر رشد کرد (ر.ک: صدوقی سها و سمیعی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۵) و رواج آن هم با تلاش مشایخ عرفانی که غالباً اهل تسنن بودند صورت گرفت و به گفته سیدحیدر آملی در آغاز کتاب **جامع الاسرار**، تصوف تا قرن هفتم نشانه تسنن بود (آملی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۵)، از همان آغاز شخصیت علمی و عرفانی اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> و سخنان و معارف بلند آنان کانون توجه مشایخ بزرگ عرفان بود و این معارف کم‌کم به حوزه عرفان وارد شد. تأثیر اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> در سیر معنوی و عرفانی جامعه اسلامی بسیار مهم و تعیین‌کننده بود، به گونه‌ای که آموزه‌های عرفانی اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> در تار و پود عرفان اسلامی تنیده شد و جزء ارکان اساسی عرفان اسلامی گردید.

علامه طباطبائی در مقام استدلال بر اثرپذیری تصوف از اهل بیت و امامان شیعه معتقد است، یکی از بهترین شواهدی که بر ظهور این طایفه (تصوف)، از تعلیم و تربیت ائمه شیعه دلالت می‌کند این است که همه این طوایف که حدود ۲۵ سلسله کلی‌اند و هریک از آنها منشعب به سلسله‌های فرعی متعدد دیگری می‌شود - به استثنای طایفه نقشبندی که خود را منتسب به خلیفه اول می‌دانند - سلسله طریقت و ارشاد خود را به پیشوای نخست شیعه، منتسب می‌سازند. دلیلی ندارد که ما این نسبت را تکذیب کنیم و به واسطه مفاسد و معایبی که در میان این طوایف شایع شد، اصل نسبت و استناد را انکار کنیم یا حمل بر دکان‌داری آنان کنیم؛ زیرا اولاً، سرایت فساد و شیوع آن در میان طایفه‌ای از طوایف مذهبی، دلیل بطلان اصل انتساب آنها نیست و اگر قرار شود شیوع فساد در میان طایفه‌ای، دلیل بطلان اصول اولیه آنان باشد، باید خط بطلان بر همه مذاهب و ادیان کشید و همه طبقات گوناگون مذهبی را محکوم به بطلان کرد و حمل به دکان‌داری و عوام‌فریبی دانست؛ ثانیاً، شکل‌گیری این سلسله‌ها در میان اکثریت سنی بود و قرن‌های متوالی در همان محیط به پیشرفت خود ادامه داد. در همه این مدت، اعتقاد بیشتر اهل سنت، در حق سه خلیفه نخست بیشتر از اعتقادی بود که به خلیفه چهارم و پیشوای نخست شیعه داشتند و از نظر اعتقاد، آنان را از خلیفه چهارم افضل می‌دانستند و عملاً نیز اخلاص و ارادت بیشتری به سه خلیفه نخست داشتند. خلفای اموی و عباسی اعتقاد درستی درباره اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> نداشتند و هرگونه فشار و شکنجه به دوستان و منتسبان این خاندان روا می‌داشتند و دوستی اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup>، گناهی نابخشودنی شمرده می‌شد.

## انحطاط تصوف

البته با وجود این اثرپذیری صوفیه از اهل بیت (ع)، تصوف از جهات مختلفی در سیر و سلوک معنوی دچار نواقص و انحرافات شدند که منشأ عمده این انحرافات، عدم پذیرش مرجعیت مطلق اهل بیت در معارف اعتقادی و معنوی بود.

علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، پس از بیان نکاتی مهم درباره ظهور تصوف و صوفیان در اسلام و تأثیر عمیق از تعالیم اهل بیت در سده‌های نخست، و تحولات این طایفه و اظهار انتساب غالب آنها به حضرت علی (ع) و شیوع آن تا سده هفتم، درباره انحطاط صوفیه به مواردی چون بروز بدعت در این تفکرات عاقلانه نادرست، ایجاد طریقت در برابر شریعت، ترک سُنَّت و اعمال بدعت، بی‌بندوباری‌ها و نارواگری‌ها، اعمال و آداب مخالف شریعت برای ریاضت، گرایش برخی به فساد و سرانجام ظهور فرقه‌هایی همچون قلندریه در میان آنان، اشاره می‌کند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۳۰۴).

ایشان دلایل عمده این انحرافات را این‌گونه برمی‌شمرند؛ این روش صوفیه، از دو جهت در نتایج سیر و سلوک و محصول مجاهدات معنوی آنان نواقصی به وجود آورد: اولاً، نقطه‌های تاریکی که در متن معارف اعتقادی و عملی داشتند، حجاب و مانع گردید از اینکه سلسله حقایق پاک برای آنها مکشوف شود و خودنمایی کند؛ در نتیجه، محصول کارشان به صورت مجموعه‌ای در آمد که خالی از تضاد و تناقض نبود. کسی که آشنایی کامل با کتاب‌های علمی این طوایف دارد، رشته‌ای از معارف خاصه تشیع را که جز در کلام ائمه اهل بیت (ع) نشانی از آنها نیست، در این کتاب‌ها مشاهده خواهد کرد؛ همچنین، به مطالبی برخورد خواهد کرد که هرگز با معارف نام‌برده، التیام‌پذیر نیست. وی روح تشیع را در مطالب عرفانی این کتاب‌ها خواهد دید، ولی مانند روحی که در یک پیکر آفت‌دیده جای‌گزیند و نتواند برخی کمالات درونی خود را آن‌طور که شاید و باید از آن ظهور دهد یا مانند آینه‌ای که به واسطه ناهمواری‌های سطحش، صورت مرئی را نشان می‌دهد، ولی مطابقت کامل را تأمین نمی‌کند؛

ثانیاً، نظر به اینکه روش بحث و کنجکاوای آنها در معارف اعتقادی و عملی کتاب و سنت، همان روش عمومی بود و در مکتب علمی ائمه اهل بیت (ع) تربیت نیافته بودند، و مرجعیت مطلق علمی و معنوی اهل بیت را هضم نکرده بودند، نتوانستند طریقه سیر و سلوک باطنی را از بیانات شرع، استفاده کنند و دستورهای کافی راه را از کتاب و سنت دریافت دارند؛ از این رو، به حسب اقتضای حاجت، در مراحل مختلف سیر و سلوک و منازل مختلفه سالکان، دستورهای گوناگونی از مشایخ طریقت صادر شد و روش‌هایی اخذ می‌شد که سابقه‌ای در میان شرع اسلام نداشت (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۲۸۱).

البته مرحوم علامه پدید آمدن گروهی سودجو و شیاد در لباس اهل تصوف را نادیده نگرفته، می‌گوید: هر شأنی از شئون زندگی که عامه مردم با آن سروکار دارند، وقتی اقبال نفوس به آن زیاد شد، و مردم عاشقانه به سوی آن گرویدند، قاعده کلی و طبیعی چنین است که عده‌ای سودجو و حيله‌باز خود را در لباس اهل آن مکتب و آن مسلک در آورده، آن مسلک را به تباهی می‌کشند و معلوم است که در چنین وضعی همان مردمی که با شور و عشق روی به آن مکتب آورده بودند، از آن مکتب متنفر می‌شوند (همان، ص ۴۵۷). با وجود این، انحرافات علمی و عملی صوفیه از نظر تیزبین ایشان مغفول نمانده است و نشان می‌دهد چگونه شکاف این انحرافات به تدریج، به دره هولناک ضلالت و گمراهی تبدیل شد.

پیروان این مکتب (تصوف) معتقدند راه به سوی کمال انسانی و دستیابی بر حقایق معارف، منحصر به طریقت است و طریقت (در مقابل شریعت) یعنی نوعی ریاضت کشیدن برای تحمل شریعت، که اگر کسی از این راه سیر کند، به حقیقت دست می‌یابد؛ در نتیجه، همین عقیده و عمل، روزه‌روز طریقت از شریعت فاصله گرفت تا آنجا که طریقت و شریعت، در ست در دو نقطه متقابل استقرار یافتند و نغمه «سقوط تکالیف» از بعضی افراد بلند شد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۹۶).

جماعتی از مشایخ صوفیه در گفتار خود این اشتباه را کردند و کم‌کم این باور مسلم شد که طریقه معرفت نفس، هر چند که طریقه‌ای است نوظهور و شرع مقدس اسلام آن را در شریعت خود نیاورده - مگر اینکه این طریقه مرضی خدای سبحان است و به خودی خود، پسندیده خدا و رسول - با این حال، بیان این راه از شرع مقدس اسلام نرسیده است. به‌طور کلی، اشکال این اشتباه آن بود که بدعت‌های خود را به خدای تعالی نسبت دادند، و دین جدید ساختن و آن را به خدا نسبت دادن را رسم کردند. همان کاری که رهبانان مسیحیت در قرن‌ها پیش انجام داده بودند و روش‌هایی را از خود تراشیده و آن را به خدا نسبت می‌دادند؛ خدای تعالی از آنان این‌گونه یاد می‌کند: «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید: ۲۷).

به دنبال این باور، هریک از مشایخ طریقت، برای تربیت و تکمیل مریدان خود، دستورهای تهیه و اجرا کردند؛ از این رو، انشعابات در سلسله‌ها پیدا شد. اکثریت مشایخ عرفان که نام‌هایشان در تذکره‌ها ضبط شده است، در ظاهر مذهب تسنن داشته‌اند و طریقت را به گونه‌ای که امروز مشاهده می‌کنیم، یعنی مشتمل بر آداب و رسومی که در تعالیم کتاب و سنت نامی از آنها نیست، به یادگار گذاشتند.

از این روی، هریک از مشایخ طریقت آنچه را از آداب و رسوم صلاح دید در برنامه سیر و سلوک خود گنجانند و به مریدان خود دستور داد و به تدریج برنامه‌ای وسیع و مستقل به وجود آورد؛ مانند

اسرار شریعت می‌نامیدند. اگر دعوی آنان درست باشد، یعنی آنچه آنان می‌گویند مغز دین و لبّ حقیقت باشد و ظواهر دینی به منزله پوسته رویی آن باشد و اگر اظهار و علنی کردن آن مغز و دور ریختن پوسته روی آن، کار صحیح باشد، شایسته بود آورنده شرع، خود این کار را می‌کرد و همچون صوفیان به همه مردم اعلام می‌کرد تا مردمان به پوسته اکتفا نکنند و از مغز محروم نشوند، اگر این کار صحیح نیست باید بدانند بعد از حق چیزی جز ضلالت نیست.

اهل تصوف در آغاز شکل‌گیری مکتبشان در مقام استدلال و اثبات طریقه خود برنیامدند، و فقط به ادعاهای لفظی اکتفا کردند؛ ولی، پس از قرن سوم هجری به تدریج با تألیف کتاب‌ها و رساله‌هایی مرام خود را در دل‌ها جای دادند و به اندازه‌ای هوادار برای خود درست کردند که توانستند آرای خود را درباره حقیقت و طریقت به‌طور علنی مطرح سازند. آنان انشأاتی از نظم و نثر در اقطار زمین منتشر ساختند و همواره عده و عده و مقبولیتشان در دل‌های عامه و اعتبارشان در نظر مردم بیشتر شد، تا آنجا که در قرن ششم و هفتم هجری به نهایت مقبولیت رسیدند؛ ولی از آنجا که در مسیر خود کجروی‌هایی داشتند، به تدریج کارشان رو به ضعف نهاد و عامه مردم از آنان روی‌گردان شدند.

### انحطاط در شیعه

اهل تحقیق می‌توانند انحراف‌ها و آسیب‌هایی را که دامن‌گیر تصوف شد، به روشنی از کتاب‌های تراجم و تذکره‌هایی همچون *تذکره‌الاولیاء عطار* و *نفحات الانس جامی* و نظایر آن که متضمن جهات تاریخی طریقت و رجال طریقت است، دریابند.

این آسیب‌ها که بیشتر در میان اکثریت اهل سنت رواج داشت، دامن‌گیر اقلیت شیعه نیز شد و اتحاد محیط، با تأثیر قهری و جبری خود، این فساد را به داخل جمعیت اهل طریقت شیعه نیز انعکاس داد؛ همان‌گونه که روش عمومی اجتماعی اکثریت که از سیرت جاریه زمان رسول اکرم ﷺ منحرف شده بودند، شیعه را تحت‌الشعاع قرار داد و اجازه نداد سیرت نبی اکرم ﷺ را پس از استقلال، در میان جمعیت متشکل خود، اجرا و عملی سازد، همچنین سلیقه‌های علمی که شیعه از اهل بیت ﷺ اخذ کرده بود، با آن همه صافی و روانی، در کمترین زمان متأثر از سلیقه‌های علمی جماعت قرار داده شد و رنگ‌های نامطبوعی از آنها گرفت. همچنین طریقه عرفان نیز به رنگ طریقت جماعت درآمد و تقریباً به همان سرنوشت که توصیف کردیم دچار شد (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۶).

برخی انحرافات و آسیب‌های تصوف را اینگونه می‌توان بر شمرد: مخالفت با عقل؛ عدم مطابقت با شریعت؛ ناهماهنگی با فطرت انسانی؛ بی‌توجهی به ابعاد همه‌جانبه انسان (فردی، سیاسی، اجتماعی)؛

مراسم سرسپردگی و تلقین ذکر و خرقه و استعمال موسیقی و غنا و وجد هنگام ذکر. گاهی نیز در برخی سلسله‌ها کار به جایی رسید که شریعت در سویی و طریقت در سوی دیگر قرار گرفت و طرفداران این روش عملاً به باطنیه ملحق شدند؛ ولی با ملاحظه موازین نظری شیعه، آنچه از مدارک اصلی اسلام (کتاب و سنت) می‌توان استفاده کرد خلاف این است و هرگز ممکن نیست بیانات دینی به این حقیقت راهنمایی نکند یا در روشن ساختن برخی برنامه‌های آن اهمال ورزد یا در مورد کسی (هر که باشد) از واجبات و محرّمات خود صرف‌نظر کند.

بیشتر متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آنها اجازه داد برای سیروسلوک رسم‌ها و آدابی قرار دهند که در شریعت نام و نشانی از آنها نیست. این سنت‌تراشی‌ها همواره ادامه داشت؛ آداب و رسوم تعطیل می‌شد و آداب و رسوم جدید باب گشت، نتیجه این وضع آن بود که حرمت محرّمات از میان رفت و از اهمیت واجبات کاسته شد، شعائر دین تعطیل و تکالیف ملغی گردید، هر صوفی‌ای جایز می‌دانست هر حرامی را مرتکب می‌شد و هر واجبی را ترک می‌کرد، خانقاه و زاویه جای مسجد را گرفت. کم‌کم طایفه‌ای مشهور به نام «قلندریه» پیدا شدند و تصوف معنای بوقی و منتشایی و یک کیسه گدایی یافت. بعدها نیز به اصطلاح خودشان برای اینکه «فانی فی‌الله» شوند، افیون و بنگ و چرس استعمال کردند. به تدریج عبادت‌های پاک دینی به شاهدبازی و حلقه‌های نی و دف و ترانه‌های مهیج و رقص و وجد، تبدیل شد. به طبع، جمعی از سلاطین و اولیای دولت و توانگران و اهل نعمت که فطرتاً به معنویات علاقه‌مند بودند، اما چشم‌پوشی از لذایذ مادی برایشان ممکن نبود، سر سپرده این طوایف شدند و هرگونه احترام و مساعدت ممکن را به مشایخ این قوم، بذل می‌کردند با این کار خود یکی از بذرهای فساد را در میان جماعت صوفی می‌کاشتند. سرانجام عرفان به معنای حقیقی خود (خداشناسی یا معادشناسی) از میان این گروه رخت بر بست و گدایی و دریوزگی و افیون و چرس و بنگ و غزل‌خوانی جایگزین آن شد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۳۰۴).

از طرفی صوفیه ادعای کرامت می‌کردند، و درباره اموری سخن می‌گفتند که ضد ظواهر دین بود و عقل نیز آن را نمی‌پذیرفت؛ پس، برای توجیه ادعاهای خود فهم اهل ظاهر، یعنی افراد دین‌دار و مقید به احکام دین را از درک اعمال خود عاجز می‌شمردند؛ از این رو، سبب انکار فقها و مردم عوام را در برابر گفتار خود، درک پایین و دشوار بودن مطالب می‌دانستند. چه بسا در برابر صوفیه جبهه‌گیری می‌شد و از آنان بیزار می‌گشتند، تکفیرشان می‌کردند. گاه نیز آنان را به همین جرم گرفتار حبس، شلاق، یا قتل، چوبه دار یا طرد و تبعید می‌ساختند. همه اینها به سبب بی‌پروایی اهل تصوف در اظهار مطالبی بود که آن را



ابهام‌گویی؛ ابداع ریاضت‌های غیرشرعی؛ فرقه‌گرایی؛ عشق مجازی و شاه‌دبازی؛ قطب‌محوری و استادپرستی؛ سماع و رقص؛ ایجاد مکان‌های مقدس اختصاصی؛ ملامتی‌گری؛ مذمت علم‌آموزی.

### نتیجه‌گیری

نهضت تشیع، جنبشی برای نگهداری و حفظ اسلام بر مبادی و اصول صحیح نخستین آن بود. کسانی که از این عقیده پیروی می‌کردند، همان مسلمانانی بودند که فقط به مصلحت اسلام و بقای آن بر آنچه خدا و رسولش اراده کرده بودند، نظر داشتند؛ درواقع، کسانی که از تشیع پیروی می‌کردند، به حقیقت اسلام عقیده و علاقه داشتند؛ در اسلام واقعی معنویت، حریت و مساوات دیده بودند و سعادت و مصلحت خود را در پیروی از آن می‌دانستند. این گروه حفظ اسلام و بقای اصول صحیح آن را در پیروی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌دانستند (ر.ک: شبی، ۱۹۸۲م، ج ۲، ص ۸۵). این معنویت حفظ‌شده به دست اهل‌بیت علیهم السلام و اقلیت شیعه، در کالبد جامعه، نفوذ و توسعه یافت و پیام معنویت اسلام را به گوش هوش همگان رساند، و مؤمنان حقیقی را به سیروسلوک معنوی رهنمون گشت. علاوه بر عارفان الهی که تربیت‌یافتگان این مکتب بودند، کسانی از اکثریت که علائق معنوی و روش زاهدانه و عارفانه داشتند از این ذخایر موجود در میراث اهل‌بیت علیهم السلام بهره برده، تأثیر بسزائی در نشر معارف و معنویت اسلامی در جامعه داشتند. البته با وجود اثرپذیری صوفیه از اهل‌بیت علیهم السلام، بی‌توجهی و پذیرش مرجعیت مطلق اهل‌بیت علیهم السلام در معارف اعتقادی و معنوی، انحرافات عمیق در جنبش معنوی برخاسته از تعالیم قرآن و تقلین پدید آمد و این انحرافات در مقیاسی کمتر به شیعه سرایت کرد.

### منابع

- آملی، سیدحیدر، *جامع الاسرار*، انستیتو ایران و فرانسه پژوهش‌های علمی.
- بدوی، عبدالرحمن، ۱۹۱۷، *شخصیات قلقة فی الاسلام*، قاهره.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *شمس الوحی تبریزی*، سیره علمی علامه طباطبائی، قم، اسراء.
- خضری، سیداحمدرضا، ۱۳۸۴، *تاریخ تشیع*، تهران، سمت.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۴، *جستجو در تصوف ایران*، تهران، امیرکبیر.
- شیبی، کامل مصطفی، ۱۹۸۲م، *الصلة بین التصوف والتشیع*، بیروت، دار الاندلس.
- صدوقی سها، منوچهر و کیوان سمیعی، ۱۳۷۰، *دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران*، تهران، پازنگ.
- طباطبائی، سیدمحمد حسین، ۱۳۷۱، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، قم، اسماعیلیان.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، *شیعه؛ مذاکرات و مکاتبات، پرفسور هانری کرین و علامه طباطبائی*، تهران، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، *رسالت تشیع در دنیای امروز*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، *شیعه در اسلام*، قم: موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، چاپ پنجم.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۳ق، *طریق عرفان*، ترجمه و متن رساله الولایه، ترجمه صادق حسن زاده، قم، بخشایش.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۳۰ق، *بررسی های اسلامی*، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۳۱ق، *علی و فلسفه الهی*، قم، جامعه مدرسین.
- مجلسی، محمدباقر، بی تا، *بحارالانوار*، بیروت، دارصادر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *مجموعه آثار ج نهم*، تهران، صدرا.
- ولهاوزن، یولیوس، ۱۳۷۵، *تاریخ سیاسی صدر اسلام، تشیع و خوارج*، ترجمه محمود افتخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی.